

نامه‌ای سر گشاده به کمیساریای عالی سازمان ملل متحد

بنام کسی که انسان را آزاد آفرید

خیلی وقت بود دنبال فرصتی بودم که آنچه را در طول مدت این چند سال اقامتم در ترکیه به چشم دیدم، از تبعیض و فرق گذاشتن سازمانتان در بین پناهنده‌ها، را به طریقی برایتان بنویسم. هر چند شما خود بهتر آگاه بوده و می‌دانید چه می‌خواهم بگویم. بی‌عدالتیتان چنان خسته‌ام کرده که حوصله مقدمه‌چینی نداشته و سر اصل مطلب می‌روم.

قبل از اینکه به ترکیه بیایم هر وقت از سازمانتان (UNHCR) سخنی به میان می‌آمد آنرا ناجی و مدافع



حقوق انسانهای حق صلب شده می‌دانستم، به همین امید نیز در سازمانتان اسم نویسی کرده و به امید دریافت مجدد حقوقم در کشوری دیگر به انتظار جواب از طرف سازمانتان نشستم. اما افسوس همه آنچه را که من در طول این مدت دیده و شنیدم بر خلاف تصورات و اندیشه‌های من بودند. من که به عنوان یک جوان کرد مورد ظلم و ستم رژیم آخوندی قرار گرفته و از بی‌عدالتی آنان، به امید دست یافتن به ابتدائی‌ترین حقوق انسانی آزادی و از نو شروع نمودن زندگی از قبل صلب شده‌ام در کشوری دیگر، به سازمان شما پناه آورده بودم، در اوج بی‌پناهی و بی‌بضاعتی تنها به جرم کرد بودنم از طرف سازمانتان مورد تبعیض قرار گرفتم. شاید برایتان جالب باشد اگر بگویم الان مدت سه سال و شش ماه است که پرونده من با اصطلاح خودتان مورد تأیید قرار گرفته و جواب قبولی را نیز دریافت کرده‌ام ولی تاکنون به کشور سوم منتقل نشده‌ام و جالب‌تر اینکه بعد گذشت حدود هیجده ماه جواب قبولی را دریافت کردم. این در حالی است که هر روزه شاهد گرفتن جواب قبولی افراد فارس و یا ترک زبان و... غیره، در مدت کمتر از شش ماه و یا حتی در برخی موارد در کمتر از یک ماه و انتقال آنان به کشور سوم از بدو ورود به ترکیه در کمتر از یک سال، بوده‌ام. اما تمامی پناهنده‌های کرد زبان به صورتی آشکار مورد تبعیض قرار گرفته و تا انتقال به کشور سوم باید زمانی معادل چهار و یا پنج سال و یا حتی در برخی موارد بیشتر از شش سال را طی کنند. در تماسهای مکرر من با سازمانتان و جویا شدن دلیل اینکار تنها جوابی که دریافت نمودم این بود که آقا پرونده‌ها مشابه هم نبوده و فرق دارند ولی برایم مشخص نشد که این فرق چه می‌باشد. مثلی هست که می‌گوید: هر چه بگندد نمکش می‌زنند و ای به روزی که بگندد نمک. حال وای به روز ما که شما مدافعمان هستید.

شاید باورتان نشود اگر بگویم خیلی از شبها به خاطر نداشتن پول خرید یک نان خشک گرسنه سر بر بالین نهادم. چون در جایی که کار می‌کردم صاحب کارم از دادن دستمزد من امتناع نموده و پس از شکایت من به پلیس ترکیه تنها چیزی که به عنوان دستمزد و حق کارم دریافت نمودم این بود که: شما اجازه کار ندارید بنابراین به شکایتتان رسیدگی نخواهد شد. با همه این اوصاف اگر تبعیض فقط از طرف سازمان شما بود شاید زیاد آزارمان نمی‌داد ولی گرفتاریمان تنها از یک طرف نیست. از طرفی دیگر نیز مردم ترکیه بدلیل داشتن اختلاف و جنگ با کردها از دادن خانه به کردها خودداری نموده و یا در صورت دادن با مبلغی بالغ بر دو برابر قیمت عادی آن و پلیس این کشور به دلایلی که ذکر شد با رفتارهای ناشایست و در خور افراد دزد و راهزن و حتی به عنوان برده و نوکر نگاه کردنمان، که خود مدیر پلیس شهری که من در آن ساکن بودم آنرا به نماینده پناهنده‌ها اذعان داشته بود و گفته بود که شما در این کشور هیچ گونه حقی نداشته و ما شما را به چشم یک کلفت و برده نگاه می‌کنیم. اینگونه تبعیض‌ها و رفتارهای ناشایست صحنه را بر ما بیشتر و بیشتر تنگ نموده‌اند. پناهنده‌های فارس و یا آذری زبان و... غیره از طرف سوسیال در هتلها اسکان داده شده و یا برایشان خانه اجاره شده و کلیه مصارفشان را آنان متقبل می‌

شوند این در حالی است که آنان از طرف سازمانهای دیگری در خارج از آسیا همیاری و مساعدت می شوند در حالیکه تا بحال حتی به اندازه یک سر سوزن به من کورد از هیچ جایی کمک نشده که وضعیت بیشتر کردها بدین شرح می باشد. آنچه که مرا بیشتر عذاب می دهد اینست که با وجود در اختیار گذاشتن کلیه امکانات برای غیر کرها از آنان پول اقامت در ترکیه و یا به زبانی دیگر پول خاک (کملیک) دریافت نمی شود در حالیکه منی که از هر نوع کمک و همیاریشان بی نصیب بوده ام باید به ازای هر شش ماه مبلغ ۶ لیر ترک، معادل ۵ دلار، بپردازم و در صورت تاخیر در پرداخت آن جریمه آنرا نیز از من خواهند گرفت. احتمالاً حتی به فکرتان هم نرسد اگر بگویم که کسانی را سراغ دارم که جهت پرداخت این مبلغ طلاهای عروسی مادر و خواهر خود را فروخته که هنوز کافی نبوده و جهت پرداخت مابقی آن یا به هزاران کس از اطرافیان در خارج از کشور رو انداخته و همچنین کسی را می شناسم که از نعمت داشتن اطرافیان بی بهره بوده و جهت پرداخت این مبلغ قسد فروش کلیه خود را داشت.

به مردی هرچه مرد است قسم به وجدان هر چه انسان با وجدان است قسم که اگر چنین می دانستم زندانی شدن در جمهوری نا اسلامی ایران و یا حتی اعدام شدن در آنجا را به پناهنده شدن و رو کردن به سازمانتان ترجیح می دادم. اکنون دیگر آن جلوه ای که از سازمانتان در ذهن داشتم کلی تغییر کرده. حالا سازمان (UNHCR) یک سازمان پایمال کردن حقوق بشر البته، برای کردها، برایم معنی می دهد. از خودتان می پرسم آیا سازمانی که باعث خود کشی چندین فرد کرد زبان از جمله سید محی الدین کمالی در آکسارای و خیلی کسان دیگر که اسمشان را به خاطر ندارم و غرق و کشته شدن دهها جوان و زن و بچه دیگر در راه قاچاق رفتن به دلیل کمکاری سازمانتان در حق پرونده شان و نگرفتن جواب از سازمانتان شده باشد می شود اسم سازمان انساندوست و مدافع حقوق بشر بر او گذاشت؟ کاش چشمانتانرا بر دیدن اشک های مادرانی که فرزندانشان را به دست خود بیهوش کرده و سوار بر قایقی بادی که هر لحظه احتمال غرق شدنش می رود از وسط دریا عبور می دادند نمی بستید کاش ضجه های این مردمان بی پناه و آواره ذره ای وجدانتان را عذاب می داد. شما بگوئید که ما بکدامین گناه باید اینچنین تقاص پس بدهیم؟ به کدامین گناه ناکرده محکومیم و چرا اینگونه مورد تبعیض قرار می گیریم؟ چرا عمر این جوانان برایتان اهمیتی ندارد؟ آخر مگر یک انسان چقدر عمر می کند که هفت و یا هشت سال از عمر خود را در انتظار گرفتن جواب قبولی شما سپری کند؟ این کارتان جنایت است. باور کنید چیزی حتی بالاتر از جنایت. مگر میشود اینهمه قساوت و تیره بختی را نادیده گرفت؟ مگر می شود در مقابل فریادهای بی صدای این مردمان از ظلم گریخته و حق صلب شده که شماها را به یاری می طلبند گوش کر کرد؟ در آخر آرزو می کنم که روزی به درد ما دچار شوید تا بفهمید که ما چها کشیده و بخاطر تبعیضتان متحمل چه رنجهایی می شویم.

به امید روزی که کسی پناهنده نباشد.